

اکنون که ندای دموکراسی از هر سو به گوش می‌رسد تاملی بر مسئله تفاهم ملی لازم است زیرا کارکرد دموکراسی بسته به آن است. در جامعه‌ای که هر گروه با دیگری در کشاکش سازش ناپذیر باشد ممکن است دموکراسی چند گاهی بپاید ولی نمی‌تواند برقرار بشود. ما در ایران یک نظام دموکراتیک جا افتاده نداریم که بتواند بحران‌هایی مانند دهه‌های سی یا شصت امریکای سده گذشته را تاب آورد. فرایند برقرار کردن دموکراسی در جامعه ایرانی هنوز مراحل نخستینش را می‌گذراند و بی‌درجه‌ای از تفاهم ملی به جایی نمی‌رسد. اما تفاهم ملی از مسائل سیاسی و اجتماعی در می‌گذرد و با فرهنگ ما به عنوان یک ملت، و خلقیات ما به عنوان افراد انسانی سر و کار دارد؛ ما در زندگی روزانه خود با آن روبروئیم. ناتوانی ما از کارکردن با یکدیگر در قلب مسئله‌ای است که نه تنها مشکل دموکراتیک بلکه مشکل ملی ماست. ما نمی‌توانیم با هم کار کنیم چون به هم اعتماد نداریم؛ و به هم اعتماد نداریم چون کمابیش حق داریم. پای صحبت هر ایرانی بنشینیم داستان‌ها از بد عهدی و فریبکاری هم میهنان دارد. آن درجه روحیه مدنی و اخلاق اجتماعی که برای کارکرد درست یک جامعه لازم است در ما یافت نمی‌شود. ایرانی معمولی در برخورد با دیگری به او یا به چشم دشمن احتمالی می‌نگرد یا شکار. ما بی‌پرده این همه قربان صدقه یکدیگر نمی‌رویم. هیچ درجه تاکید برای نشان دادن حسن نیت و علاقه‌مان به دیگری بس نیست. بدگمانی عمومی به پایه‌ای رسیده است که می‌باید پیوسته در برطرف کردنش کوشید.

پیش از ورود در بحث یک روشننگری درباره دموکراسی لازم است. دموکراسی یک شیوه حکومت است؛ حکومتی است بسته به رای اکثریت مردم. ولی در یک دموکراسی، همه گونه تبعیض و تجاوز به حقوق اقلیت امکان دارد زیرا اکثریت ممکن است چنان اراده کند و در بسیاری موارد هم اراده می‌کند. منظور ما از دموکراسی، حکومت اکثریت است در چهارچوب حقوق بشر، یعنی محدود کردن اراده اکثریت به اعلامیه جهانی حقوق بشر. در دموکراسی به این معنی، هیچ اکثریتی نمی‌تواند حقوق طبیعی حتی یک فرد را زیر پا بگذارد.

روحیه مدنی و اخلاق اجتماعی را که از آن سخن رفت در واژه اعتماد می‌توان خلاصه کرد، اعتماد به قول و اعتماد به اجرای قانون. اعتماد در زندگی ملی نقش اساسی دارد. اگر کمترین‌های اعتماد در جامعه نباشد نهادهای سیاسی و مدنی لازم برای دموکراسی به قدرت کافی نمی‌رسد و رشد اقتصاد کند می‌شود. ما این را در تفاوتی که میان نظام بانکی غرب و مثلا ایران می‌بینیم. به عنوان دو مثال بسیار مهم، در ایران چک بانکی بی‌معنی شده است؛ و بی‌گرو گذاشتن دارائی خود آنهم چند برابر، وام یا اعتبار نمی‌توان گرفت. روشن است که اقتصاد بدون اعتبار، و نظام بانکی عملاً بدون چک چه حالی پیدا می‌کند. "فوکویاما"ی مشهور "پایان تاریخ" در کتاب دیگری به نقش اعتماد در توسعه اقتصادی می‌پردازد و میان آن دو نسبتی مستقیم می‌یابد. در هر جامعه‌ای بدگمانی و احساس ناامنی در مردم بیشتر باشد اقتصاد راکدتر است.

همین گونه است در سیاست. اگر مردم به یکدیگر نتوانند کمترین اعتمادی بکنند تنها با خودی‌ها حاضر به همکاری خواهند بود و تازه آن هم هر لحظه در خطر ازهم گسیختن است. در میان ما هیچ کس نمی‌تواند مطمئن باشد که دیگری به وعده‌اش وفا می‌کند یا هر قانون یا مقرراتی را که به میلش نباشد زیر پا نمی‌گذارد. جامعه‌هایی که با هرج و مرج قانونی (به معنی روال پذیرفته شده کارها) و زورگوئی اداره می‌شوند یا به مدت‌های دراز اداره شده‌اند به حالت امتیزه در می‌آیند؛ بدین معنی که نهادهای سیاسی و مدنی در آنها ضعیف می‌شود. در غیاب روحیه و اخلاق مدنی و چهارچوب‌های اجتماعی و سیاسی مورد احترام همگانی، بجز حلقه تنگ دوستان و خانواده، هر کس ناچار است گلیم خود را از آب بدر برد.

فوکویاما در بررسی خود از آلمان (غربی) نمونه می‌آورد و در اینجا است که نقش سیاست، نهادها و کارکردهای سیاسی، در دگرگون کردن رفتار و خلقیات اجتماعی آشکار می‌شود. جامعه آلمانی که از فروری جمهوری وایمار و هولوکاست هیتلری در میانه ویرانی سرتاسری نیاخاک سر برآورد در جدول اعتماد از ایران کنونی نیز پائین تر بود. ما در نومیدترین لحظات خود نیز نمی‌توانیم به ژرفای آن سقوط و از هم گسیختگی برسیم. پایه گذاری یک نظام دموکراتیک به رهبری کنراد آدنائو و یک اقتصاد آزاد همراه با "تور ایمنی" به رهبری لودویگ ارهارد، آلمان را در کمتر از یک نسل از نظر اعتماد، به کشورهای "عادی" جهان رساند که اقلیتی بیش نیستند. ما در ایران با وظیفه‌ای هم آسان‌تر و هم دشوارتر روبروئیم. ایران نه از آن انضباط آلمان برخوردار است نه به چنان ویرانی همه سوبه‌ای افتاده است. ولی پاسخ مسئله ما همان است - اصلاح سیاست، کارکردها و نهادهای سیاسی.

اعتماد در جامعه با حکومت قانون برقرار می‌شود. ولی حکومت قانون، خود بستگی به درجه‌ای از کنترل مردم بر حکومت دارد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که ما در ایران با یک دور باطل سر و کار داریم. تا نتوانیم به درجه‌ای از همکاری و تفاهم با یکدیگر برسیم نیروئی بوجود نخواهد آمد که حکومت قانون را برقرار کند و به هرج و مرج قانونی و زورگوئی پایان دهد و تا هرج و مرج قانونی و زورگوئی در جامعه حکومت می‌کند شرایط برای همکاری مردم و در

نتیجه دموکراسی فراهم نخواهد شد. ولی از آنجا که در موقعیت بشری دور باطل وجود ندارد و انسان سرانجام راهی به بیرون از بدترین بن بست‌ها پیدا می‌کند نمی‌باید نا امید بود. گروه‌های بزرگی از ایرانیان به اندازه کافی از تاریخ ناشاد ما درس گرفته‌اند که بتوانند در اندیشه و رفتار خود تغییرات لازم را بدهند. ما این تحول را در آمادگی روزافزون افرادی از گرایش‌های گوناگون به نگاه انتقادی بر خود، و گفت و شنود با یکدیگر؛ و در جا افتادن ادب سیاسی که از لوازم روحیه مدنی است می‌بینیم. کسانی جز با دشنام و پرستش نمی‌توانند زندگی کنند ولی آنها بقایای رو به پایان دوره‌ای هستند که یادآوریش آیندگان را شرمسار خواهد کرد، و بیش از آنکه "زحمت کسی را بدارند عرض خود می‌برند." این روحیه تازه، بویژه رعایت ادب سیاسی و خودداری از حملات هیستریک به مخالفان و بکارنبردن زبان دشنام و اتهام در بحث سیاست و تاریخ، به بهبود و عادی شدن فرایند سیاسی می‌انجامد. البته نمی‌توان یک شبه کم و کاستی تاریخی جامعه ایرانی را برطرف ساخت. آن اندازه هست که به نظر می‌آید به آنجا رسیده‌ایم که این روند ناگزیر را شتاب بیشتری بخشیم.

* * *

تفاهم بیشتر میان ایرانیان که مقدمه همکاری موثرتر در مبارزه برای برقراری دموکراسی به اضافه حقوق بشر، یعنی دموکراسی لیبرال، است سه شرط دارد: نخست پذیرفتن اینکه ایران مال همه ایرانیان است و هر نظام ارزشی و جهان بینی که به تبعیض و بی حق کردن گروهی از مردم به دلیل تفاوت جنسی یا قومیتی یا گرایش‌های سیاسی و مذهبی شان بینجامد می‌باید از سیاست ما حذف شود. این شرط با همه گیر شدن اعتقاد به عرفیگرایی و جدا کردن دین از حکومت و سیاست، که مقدمه حکومت است، دارد حاصل می‌آید که خود پیشرفت بزرگی است. شرط دوم، بیرون بردن تاریخ، بویژه تاریخ همروزگار، یعنی دوران پادشاهی پهلوی و انقلاب اسلامی (کسان آزادند هر چه آن را بخواهند بنامند) از مرکز بحث سیاسی است. ما برای تفاهم با یکدیگر لازم نیست درباره رویدادهای تاریخی که آخرینش، انقلاب اسلامی است با هم موافق باشیم. بیست سالی دیگر ملت ما چنان مشکلی نخواهد داشت. قصد ما از رسیدن به تفاهم ملی، نوشتن تاریخ این هشتاد یا صد ساله نیست؛ توافق برسر اصولی است که ایران آینده را می‌باید بر آنها ساخت، و همکاری در چهارچوب آن اصول است با حفظ عقاید خود در هر زمینه دیگر. ما نباید شرط تفاهم و همکاری را دست برداشتن دیگران از نظرشان درباره رویدادهای تاریخی قرار دهیم. هیچ مانعی ندارد که دو سوی بحث تاریخی با همه اختلافات سخت و آشتی ناپذیر خود بر سر گذشته، بر این توافق کنند که آن گذشته، هر چه هم بد و خوب، برای کشانده شدن به آینده نیست. به زبان دیگر ما نه می‌توانیم و نه محکوم به آنیم که در گذشته زندگی کنیم و باید از گذشته‌ها هر چه هم برایمان عزیز باشند فراتر رویم. این البته جلو بحث درباره گذشته و یاد آوری هر روزه آن را نمی‌گیرد و هر کس می‌تواند تاریخ خود را بنویسد و نتیجه‌های خود را بگیرد. آنچه کار ما را کمی آسان می‌کند آن است که گذشته همه را می‌توان به رخ کشید و آنگاه معلوم نیست چه کسانی بیشتر زبان خواهند کرد. اما این شیوه‌ها را همان می‌باید به زندانیان گذشته واگذاشت.

شرط سوم، در آوردن شکل حکومت از جنبه شبه مذهبی است که موافق و بیشتر مخالف پادشاهی به آن داده‌اند. پادشاهی در کنار جمهوری، یک شکل حکومت است و مانند جمهوری، ربطی به نظام سیاسی ندارد. این هر دو شکل حکومت می‌توانند قالبی برای یک دموکراسی یا دیکتاتوری باشند؛ برتری ذاتی هم بر یکدیگر ندارند. در جایی این و در جای دیگری آن بهتر است؛ برای گروهی این و برای گروه دیگری آن ترجیح دارد. هیچ کدام به خودی خود خوب و بد نیستند و لازم نیست کسانی به آنها حالت کفر و ایمان مذهبی بدهند. ما می‌بینیم یک عده که حتا نام مشروطه خواه به خود می‌دهند پادشاهی را تا حد آئین بالا برده‌اند و جنبه تقدس و پرستش به آن داده‌اند و عده دیگری هیچ عیبی را بالاتر از هواداری پادشاهی، اگر چه در صورت دموکراتیک پارلمانی آن نمی‌دانند. در یک سو اگر کسی از گل نازک‌تر به پادشاهان پهلوی بگوید رگ حزب الهی‌شان، که در بسیاری از ایرانیان هست، بالا می‌آید؛ در سوی دیگر بی هیچ احساس ناراحتی و در کمال بیگناهی به هواداران پادشاهی تکلیف می‌کنند که اگر واقعا دموکرات هستند بیایند و از جمهوری دفاع کنند، حتا اگر جمهوری ملی مذهبی‌ها و دوم خردادیان باشد.

از این سه شرط، یک شرط دیگر بدر می‌آید و آن پذیرفتن نظر مردم است. در یک دموکراسی بهر حال مردم می‌باید نظر نهائی را بدهند و نمی‌شود به مردم تکلیف کرد که چه نظری بدهند. مردمانی که از روحیه مدنی و اخلاق اجتماعی بهره‌ای دارند می‌توانند رقابت آزاد را بپذیرند و اگر شکست خوردند منکر همه چیز نشوند. ما ایرانیان در تاریخ خود همه‌ی گونه‌های زیر پا گذاشتن و نادیده گرفتن نظر مردم را آزموده‌ایم. همین تاریخ صد سال گذشته ما پر از کسانی است که یا اصلا رای مردم را لازم ندانستند و حتا به حال کشور زبان آور شمردند؛ یا اگر هم دموکرات بودند، "هر کس یک رای یکبار" را کافی دانستند و تا اکثریت آوردند جلو دیگران را گرفتند که مبادا بار آینده بازنده شوند؛ پر از کسانی است که وقتی در رقابت آزادانه باختند، یا منکر آزادبودن رقابت شدند یا منکر خود رقابت، و یا منکر حق و حتا انسانیت طرف برنده.

رسیدن به تفاهم ملی برای برقراری دموکراسی است. در نتیجه نمی‌توان از راه‌های غیر دموکراتیک به آن رسید. معنی این سخن آن است که نخست، تفاهم می‌باید بر سر اصول دموکراتیک و در میان کسانی که به آن اصول عمل می‌کنند صورت گیرد؛ و دوم، هیچ کس حق ندارد بیش از باور داشتن و عمل کردن به آن اصول از دیگری چشم داشته باشد. کسانی که پرستش یک شخص یا یک نهاد را تبلیغ می‌کنند و مشروعیت هر حرکتی را از آن شخص یا نهاد می‌جویند طبعاً از اصول دموکراتیک بی‌خبرند و نام مشروطه خواه (یا جمهوریخواه) را ندانسته بر خود

نهادند. کسانی نیز که هواداری پادشاهی را هشتمین گناه کبیره می‌دانند و با جمهوری اسلامی، دست کم بخشی از آن نیز حاضر به همکاری و اتحادند، جمهوریخواهی را در همان قالب جبهه مشارکت تعریف می‌کنند.

در میان این دو گروه توده بزرگی است که می‌خواهد تفاهمی برای برقراری یک نظام سیاسی مردمسالار و در چهارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های پیوست آن بدست آید تا هم مبارزه با رژیم را پیش برد و هم فردا در ایران از برآمدن دیکتاتوری در لباس پادشاهی یا جمهوری جلوگیری کند. برای این توده بزرگ، تاریخ ایران عرصه پژوهش است و به کار آموختن و عبرت گرفتن می‌آید؛ و پادشاهی و جمهوری، اشکال حکومتی هستند که بسته به کارکرد هواداران هر کدامشان و با توجه به اوضاع و احوال، در موقعش آزادانه به یکی از آنها رای خواهد داد و توسط نهادهای سیاسی و مدنی خود مراقب دائمی تحولاتشان خواهد بود. آنچه بیش از بحث‌های تکراری برای این توده بزرگ اهمیت دارد شناختن ارزش‌های دموکراتیک و شرایط کارکرد درست نهادهای دموکراتیک؛ و رسیدن به یک هم‌رأی consensus برای دفاع از آن ارزش‌ها و نهادهاست. این توده بزرگ با نشان دان خود، حاشیه نشینان غیر دموکراتیک را نیز به راه، به جریان اصلی سیاست ایران، خواهد آورد.

دموکراسی مقدماتی دارد که اساسا در همه جامعه‌ها یکی است: وجود یک کشور که مردمانش به قبایل و مذاهب درحال جنگ با یکدیگر، از هم جدا نباشند و به درجه‌ای از هماهنگی و همبستگی ملی و نظم قانونی و امنیت خارجی رسیده باشد و یک طبقه متوسط اقتصادی و فرهنگی داشته باشد که برای برقراری و ماندگاری دموکراسی، حیاتی است. (طبقه متوسط فرهنگی را می‌توان با "اینٹیجنتسیا" معادل گرفت، همان که در ایران با انتلکتوئل اشتباه می‌کنند.) دموکراسی نیاز به جا افتادن فریاد شہرندی دست کم در بخشی از جامعه دارد - شہروند به معنی انسان دارای حقوق، یا دست کم آگاه به حقوق خود. دموکراسی تنها در شرایط هماهنگی اجتماعی، به این معنی که اکثریتی قواعد بازی دموکراتیک را عمل کند و در پیشبرد نظرات یا منافع خود تا همه جا نرود، پایدار می‌ماند. ما در اینجا به اسباب و موانع دموکراسی در ایران توجه داریم. در ایران با وجود جمهوری اسلامی از مبارزه در راه دموکراسی می‌توان سخن گفت ولی دموکراسی جانی ندارد. حتا اصلاحگران بی اثر و بی آینده هم نماینده نیروهای دموکراتیک در جامعه نیستند زیرا خواهان دوام جمهوری اسلامی‌اند و در انحصارگری دست کمی از رقیبانشان ندارند. آنها نیز تنها خودشان و خودی‌ها را می‌پذیرند و دیگران را کنار می‌گذارند. اما بحث درباره اصلاحگران را می‌باید رها کرد که اثر عملی ندارد.

برای آنکه دموکراسی در ایران برقرار شود و پایدار بماند می‌باید جایگزینان جمهوری اسلامی در همین مرحله مبارزه از خود تعهد به دموکراسی نشان دهند. تنها با یک مبارزه دموکراتیک می‌توان به دموکراسی رسید. اگر نیروهای جایگزین جمهوری اسلامی از پرورش و تعهد دموکراسی بی بهره باشند انتظار یک جایگزین دموکراتیک برای رژیم نمی‌توان داشت. ما از خود ایران آگاهی کاملی نداریم و امیدواریم مخالفان بیشمار رژیم برسر دموکراسی مشکلی نداشته باشند، ولی در بیرون ایران گروه‌های مخالف، بازماندگان نسل انقلاب، بیشتر قبایل سیاسی هستند که همان بستگی‌ها و تعصبات قبیله‌ای و ناتوانی از رسیدن به هم‌رأی، به اندازه‌ای که بسیاری را می‌توان یافت که ادامه وضع موجود را بر هر جایگزینی که مطابق میلشان نباشد ترجیح می‌دهند. در میان جمهوریخواهان بویژه کسانی یافت می‌شوند که نشستن در کمیته‌هایی برای پیشبرد انتخابات آزاد مجلس موسسان و همه پرسی برای قانون اساسی دموکراسی لیبرال پس از جمهوری اسلامی را نیز در کنار مشروطه خواهان نمی‌یازند. این دمکرات‌های مترقی و آینده نگر ظاهرا اگر بتوانند، رستوران‌ها و اتوبوس‌ها را نیز مانند متحدان اسلامی پیشین‌شان جداسازی خواهند کرد. ترقیخواهی و آینده نگری آنان انسان را به یاد تجدد خواهی ناصرالدین شاهی می‌اندازد.

گذاشتن مسائلی مانند شکل حکومت آینده در کانون بحث سیاسی؛ و پرده پوشی‌ها و نیمه حقیقت‌ها و دروغپردازی‌هایی که برای به کرسی نشاندن یک دیدگاه متعصبانه از سوی محافظی بکار برده می‌شود، نوید خوشی برای آینده مبارزات و رقابت‌های میان گروه‌ها نیست. دیدگاهی که جز همه یا هیچ و سیاه و سپید نمی‌شناسد برای زندگی در دموکراسی آمادگی ندارد. ما در آینده ایران با وظیفه‌ای فوری‌تر از نگهداری ارزش‌ها و برقراری نهادهای دموکراتیک روبرو خواهیم بود. اما بار سنگین بازسازی کشور و تصمیم‌های حاد و فوری که می‌باید گرفت فضای سیاست را چنان سیال خواهد کرد که راه برای همه گونه مدعیان درمان‌های فوری و چاره گری‌های به ظاهر ساده و میانبر گشوده خواهد شد. از شیفتگان دست نیرومند و مشت آهنین تا عوامفریبان چپ و راست میدان گشاده‌ای خواهند یافت که دموکراسی نا پایدار را زور ربائی highjack کنند. هر کار برای برقراری دموکراسی در آینده لازم است از همین جا باید کرد. اگر می‌پذیریم که دموکراسی با روحیه و عملکرد پایدار بر اصول، و آمادگی برای سازش‌های عملی، ملازمه دارد می‌باید از همین جا این روحیه و عملکرد را در خود پرورش داد. پایداری بر اصول، و آمادگی برای سازش‌های عملی به معنی درونداتی کردن interiorization کثرت گرایی است؛ به معنی پذیرفتن این است که در یک دموکراسی لیبرال هیچ طرفی، اگرچه در اکثریت بزرگ، به همه آنچه می‌خواهد نمی‌رسد. برای رسیدن به همه آنچه می‌خواهیم می‌باید همه را بهر وسیله به خط، و خاموش کنیم.

بسیار می‌شنویم که می‌گویند چرا انقلاب اسلامی به چنین توحشی افتاد؟ پاسخش این است که انقلاب - و هر دگرگونی - رنگ بازیگران و رهبران را می‌گیرد. با چنان انقلابیانی که بقایایشان را در درون و بیرون ایران هنوز به فراوانی می‌بینیم چه انتظار دیگری می‌شد داشت؟ اگر عبرت گرفتگان و برگشتگان از آن انقلاب، پس از بیست و پنج سال رنج و شکست و قربانی دادن و بی بهره‌گی، چنین نمایش‌هایی از بی مدارائی و یکسونگری و جمود فکری و خشونت می‌دهند (خشونت‌ی که از زبان‌های دراز بی شنونده، به دست‌های کوتاه ناتوان نمی‌رسد) در آن

سرمستی پیروزی جز آنکه کردند چه می‌توانستند؟ ما اگر نمی‌خواهیم پس از جمهوری اسلامی باز به پشیمانی بيفتيم نخست از خودمان آغاز کنیم. مسئله ما چیست، دمکراسی در ایران است یا به قدرت رسیدن خودمان، یا جلوگیری از به قدرت رسیدن کسانی که دوست نداریم؟